

بازتعریف مفاهیم سیاسی در اندیشه علی شریعتی

علی میرزایی^۱، داراب فولادی^۲، امید علی احمدی^۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۹/۱۸

چکیده:

اندیشه های علی شریعتی آثار عمیقی بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران داشته است. یکی از کارهای عمده او تأکید بر عنصر مسئولیت اجتماعی در فرایند کنش سیاسی بوده است. او برای این کار به بازتعریف سیاست و مفاهیم مرتبط با آن پرداخت. پژوهشگران در این تحقیق مبانی نظری و جانیمایه خوانش شریعتی از سیاست بویژه نظریه امت و امامت را مورد بررسی قرار داده و در این چارچوب به این سوال محوری پاسخ داده اند: شریعتی چرا و چگونه به بازتعریف مفاهیم عمده سیاسی پرداخته است؟ یافته های پژوهش نشان می دهد شریعتی در بازتعریف مفاهیم سیاسی تحت تأثیر رویکرد انتقادی از یکسو و گفتن سوسیال دموکراسی از سوی دیگر قرار داشته و تلاش وی برای تلفیق آن ها با عناصر مکتب تشیع به ارایه نظریه امت و امامت و بازتعریف مفاهیم سیاسی در این چارچوب منتهی شده است. در فرآیند انجام این پژوهش، اطلاعات لازم از طریق روش کتابخانه ای گردآوری شده و با کاربست روش توصیفی - تحلیلی مورد استنتاج قرار گرفته اند.

واژگان اصلی: علی شریعتی؛ سیاست؛ دموکراسی متعهد؛ سوسیال دموکراسی؛ امت و امامت.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد آشتیان، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد آشتیان، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، ایران (نویسنده مسئول).

Email: darab_fooladi@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم اجتماعی، واحد آشتیان، دانشگاه آزاد اسلامی، آشتیان، ایران.

مقدمه

مدرنیته که می‌توان آن را روح حاکم بر تمدن غرب نامید در وجوه مختلفی بر سرزمین های مشرق زمین و از جمله ایران ظاهر شد که مهمترین نمود آن در وجه سیاسی، مبارزه با استبداد و تحقق حاکمیت رأی و اراده مردم بود. عنصر استبداد که به درستی توسط برخی صفت ذاتی کنش سیاسی در تاریخ ایران و مشرق زمین قلمداد می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۹۴: ۲۷)، جامعه ایران را با بحرانی به نام انسداد سیاسی مواجه کرده بود. در چنین شرایطی رابطه ملت و دولت تقریباً قطع شده و در نتیجه سرمایه اجتماعی آن به حداقل ممکن رسیده بود. این شرایط انسداد سیاسی که ریشه آن در استبداد و پادشاهی مطلقه بود توسط نخستین نمود اندیشه تجدد یعنی مشروطیت که جانمایه آن حاکمیت رأی و اراده مردم بود مورد پرسش و انتقاد قرار گرفت. اما فرهنگ سیاسی آن عصر ایجاب می‌کرد نواندیشان جامعه مستقیماً به موضوع استبداد یورش نبرند، بلکه به لوازم و ضوابطی بپردازند که طرح آن‌ها متضمن تحدید قدرت مطلقه پادشاه باشد. در این میان، نخستین و مهمترین این موارد قانون بود (آدمیت، ۱۳۹۲: ۱۷۲). دلیل انتخاب قانون به عنوان گرانگه مطالبات روشنفکران جهت اجرای پروژه مشروط کردن قدرت مطلقه پادشاهی این بود که به گفته میرزاشفیع بی‌قانونی و بی‌عدالتی به صفت مشبهه دولت ایران تبدیل شده بود (آدمیت، ۱۳۹۲: ۱۷۲).

اندیشه قانونمند کردن، مقید سازی و مشروط کردن قدرت مطلقه پادشاه و تحقق حاکمیت ملت که در آن عصر «سلطنت عموم ملت» خوانده می‌شد، با توجه به خواستگاه اندیشه کنشگران سیاسی در سه صورت‌بندی شامل لیبرال دموکراسی، سوسیال دموکراسی و اصلاح‌طلبی دینی ظاهر شد (کربلابی پازوکی، ۱۳۸۷: ۶۱).

از تصادم و تعامل این سه جریان فکری، به مرور جریان چهارمی در عرصه سیاست شکل گرفت که از لیبرال دموکراسی عنصر «آزادی و آگاهی»، از سوسیالیسم عنصر «عدالت اجتماعی» و از فرهنگ دینی عنصر «اخلاق و مسئولیت اجتماعی» را برگزیده و خوانش جدیدی از حاکمیت اراده عمومی در جامعه اسلامی ارائه کرد. در پژوهش حاضر تلاش می‌شود اندیشه سیاسی علی شریعتی در قالب این رویکرد مفهوم‌بندی شود. در این راستا، سوال اصلی که در نقطه تمرکز پژوهش قرار دارد و نویسندگان تلاش کرده‌اند پاسخ منطقی مناسب و بدیع به آن ارائه دهند عبارت از این است که

1. Political Obstruction
2. Constitution

شریعتی در بازتعریف مفاهیم سیاسی روشنفکران تحت تأثیر کدامین رویکرد کلان سیاسی قرار داشته و پیامدهای نظری آن برای اندیشه سیاسی شریعتی چه بوده است؟ فرضیه‌ای که در پاسخ به این سؤال مورد بررسی و آزمون قرار گرفته این است که شریعتی در بازتعریف مفاهیم سیاسی تحت تأثیر اندیشه‌های انتقادی و گفتمان سوسیال دموکراسی قرار داشته و تلاش وی برای تلفیق آن با عناصر مکتب تشیع به ارایه نظریه امت و امامت منتهی شده است. در فرایند این پژوهش اطلاعات مورد نیاز از طریق روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و با کاربرد روش توصیفی - تحلیلی مورد استنتاج قرار گرفته‌اند.

۱. مبانی نظری پژوهش

در نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی رویارویی فکری دو مکتب لیبرالیسم و مارکسیسم آغاز شد. در این فرایند هر دو مکتب دچار بحران‌های متعدد نظری، اجتماعی و سیاسی شدند. راه حل این دو مکتب در برابر بحران‌های حادث شده نقد و تجدید نظر در برخی مبانی نظری یا بعضی از رویکردها بود. در این میان برای نجات مکتب مارکسیسم از بحران‌های نظری، نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت شکل گرفت و برای رهایی مکتب لیبرالیسم از معضلات اجتماعی رویکرد سوسیال-دموکراسی ارائه گردید. نظریه انتقادی یا مارکسیسم تجدیدنظرطلب اگرچه با هدف اصلاح کزی‌های دیدگاه چپ طراحی شده بود، اما برای دستیابی به اهداف خود از ابزارهای راستگرایانه بهره می‌گرفت. سوسیال‌دموکراسی اگرچه ریشه‌های عمیقی در ایدئولوژی مارکسیسم دارد، اما رویکردی متصلب ندارد و در دوره‌های مختلف اشکال و معانی متناسب با شرایط را به خود گرفته است. رویکرد انتقادی، برخلاف دو دیدگاه لیبرالیسم و مارکسیسم که یکی به آزادی‌های فردی و دیگری به عدالت اجتماعی اولویت می‌دهد، تأمین عدالت اجتماعی و آزادی‌های فردی را توأمان پیگیری می‌کند. با این حال، کم‌نستند اندیشمندانی که بر اصالت چپ این رویکرد تأکید دارند و آن را چپ میانه می‌نامند (گیدنز، بی تا: ۴۹).

شریعتی اگرچه مارکسیست نبود، اما در اینکه تحت تأثیر گفتمان چپ و ایدئولوژی مارکسیسم قرار داشت هیچ تردیدی نیست. با این تفاوت که شریعتی تنها به جنبه‌های اجتماعی این ایدئولوژی تمایل پیدا کرده بود نه مبانی فکری و فلسفی آن (تاجیک، ۱۳۹۴: ۹۲). او ضمن وام گرفتن مفاهیمی همچون مبارزه طبقاتی، جامعه بی طبقه، دترمینیسم تاریخی، امپریالیسم، زیربنا و روبنا، ارزش افزوده، انقلاب دائمی و... از مارکسیسم آن‌ها را در قالب فکری خود بازتعریف نموده و در معانی جدید که متناسب با فرهنگ جامعه هدف باشد بکار برده است. در مجموع درباره رابطه دکتر شریعتی با

ایدئولوژی مارکسیسم می‌توان گفت این رابطه مبتنی بر مهر و کین بوده است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۷۸-۵۷۵). آنجا که بین مبانی نظری مارکسیسم همانند ماتریالیسم دیالکتیک و اصول باورهای دینی و مذهبی تعارضی پیش می‌آمد در برابر این ایدئولوژی موضع می‌گرفت یا آن را استحاله می‌کرد، اما آنجا که رویکردهای این ایدئولوژی را همراستای تحولات اجتماعی مورد نظرش می‌یافت نه تنها آن‌ها را تأیید می‌کرد، که حتی مورد استفاده نیز قرار می‌داد. شریعتی در انتقاد از مارکسیسم/ سوسیالیسم از یکسو و کاپیتالیسم از سوی دیگر تفاوتی قائل نبود و از پایگاه یک روشنفکر مسلمان متعلق به جهان سوم هر دو ایدئولوژی را علیه منافع کشورهای محروم جنوب متحد و متفق می‌دید و منازعات ظاهری آن‌ها را نمایشی ارزیابی می‌کرد. او به جای تقابل کلاسیک طبقه پرولتاریا با طبقه سرمایه‌داری صحنه جدیدی برای رویارویی ترسیم نمود که در آن استعمارگر در برابر استعمار شده قرار می‌گرفت (شریعتی، مجموعه آثار ۲۶: ۱۶۵). با این همه شریعتی پیش از آنکه به عنوان فردی متمایل به مارکسیسم تلقی شود، باید شخصی علاقه‌مند به سوسیالیسم تلقی گردد. جالب است بدانیم که دیدگاه او درباره دموکراسی نیز متأثر از تمایل او به سوسیالیسم بوده است. اما سوسیالیسم مورد علاقه او از نوع شرقی آن یعنی روسی یا چینی نبود، بلکه با توجه به تحصیلات او در فرانسه و آشنایی با سوسیالیست‌های اروپایی که از قضا بعضاً مغضوب شوروی هم بودند او بیشتر به قرائت اروپای غربی از سوسیالیسم تمایل پیدا کرد بود (شریعتی، ۱۳۹۲: ۲۳). حتی می‌توان مدعی شد که او به جای اینکه سوسیالیسم را براساس تعاریف مارکسیسم کلاسیک بشناسد بر مبنای بازتعریف آن در نظریه انتقادی^۱ مارکسیم تجدیدنظرطلب یا مکتب فرانکفورت، شناخته است. لذا از مارکسیسم برائت می‌جوید، اما خود را سوسیالیست می‌نامد: «روشن است که به [چه] معنایی ما مارکسیست نیستیم و به چه معنایی سوسیالیست [هستیم]» (شریعتی، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۳). شریعتی بر مبنای آرمان‌های این مکتب یعنی گسترش عدالت اجتماعی، مبارزه با استبداد، رهایی‌آو مبارزه با سرمایه‌داری و خودباختگی بشر به بازتعریف مفاهیم سیاسی پرداخته و در این میان آن مفاهیم را با عناصر بومی از جمله فرهنگ اسلامی و باورهای شیعی (تئوری امت و امامت) تلفیق کرده است. در این چارچوب، در قسمت‌های بعدی مقاله به چگونگی بازتعریف مفاهیم عمده سیاسی از سوی شریعتی پرداخته می‌شود.

شریعتی تحت تأثیر مبانی فوق‌الذکر دست به کار بازتعریف مفهوم دموکراسی شد و حاصل این

1. Critical Theory
2. Emancipation

تلاش خود را دموکراسی متعهد نامید. سارتر اولین اندیشمندی بود که در سال ۱۹۴۵ مفهوم «تعهد» را وارد ادبیات روشنفکری کرد. او تعهد را به معنای مسئولیت و وظیفه‌ای برای تغییر اجتماعی می‌دانست. شریعتی در همین چارچوب مدعی بود که روشنفکر - از جمله خودش - باید برای جامعه‌اش پیغمبری کند (رشیدی و دوست محمدی، ۱۳۹۸: ۶۴۸-۶۴۷). مفهوم مورد نظر شریعتی از دموکراسی را نمی‌توان بدون توجه به این مقدمه به خوبی درک کرد. او شکل مطلوب دموکراسی را دموکراسی متعهد می‌نامید. گرچه در ایران دموکراسی متعهد با تئوری امت و امامت دکتر علی شریعتی گره خورده است، اما باید دانست که نخستین گامهای تکوین این اندیشه در کنفرانس باندونگ در سال ۱۹۵۵ برداشته شد. در این کنفرانس ۲۹ کشور آسیایی و آفریقایی که عمدتاً دارای سوابق استعماری بودند و تازه استقلال سیاسی خود را بدست آورده بودند شرکت داشتند. سران این کشورها با آگاهی از شرایط سیاسی کشورهای خود، در ۱۰ ماده توافق نهایی تحت عنوان اعلامیه پیشبرد آشتی و همکاری جهانی به شرایط سیاسی داخلی یا شیوه حاکمیت مردم بر سرنوشت خود و دخالت مردم در تصمیم‌سازی و مدیریت کلان کشور اشاره نموده و سخنی به میان نیاوردند. پیشفرض چنین تصمیمی این تحلیل از فضای سیاسی و اجتماعی کشورهای تازه استقلال یافته بود که قدرت‌های استعماری طی دهه‌ها یا حتی قرن‌ها حضور در مستعمرات شرایط را به نحوی تنظیم کرده‌اند که مردمان بومی هم در سطح زندگی هم در عرصه آگاهی و هم در زمینه‌انگیزه رشد و ترقی به حداقل ممکن بسنده نمایند. به این معنی که استعمارگران در سرزمین‌های تابعه اجتماعاتی را شکل داده بودند که ظاهری نامنسجم و توده‌وار داشتند و هنوز تا تکامل یافتن و تغییر ماهیت از اجتماع به جامعه راه درازی پیش رو داشتند. به همین دلیل سران کشورهای تازه استقلال یافته جهان سوم برای تحقق و حاکمیت دموکراسی در کشورهای خود قائل به یک دوره انتقالی شدند که طی آن دولت موظف می‌شد سطح زندگی، آگاهی و مهارت اجتماعی اتباع خود را تا به اندازه‌ای ارتقاء دهد که فرد فرد ایشان بتوانند درباره خود، جامعه، کشورشان و در نهایت حاکمیت دموکراسی تحلیلی درست ارائه دهند و تصمیمی مناسب اتخاذ کنند. در کنفرانس باندونگ مفهوم دموکراسی متعهد برای توصیف شرایط حاکم در این دوره انتقالی وضع شد. با توجه به اوج‌گیری گفتمان چپ پس از پایان جنگ جهانی دوم به نظر می‌رسد طراحان ایده دموکراسی متعهد تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیسم قرار داشتند و بین این دوره انتقالی و دوره انتقالی دیکتاتوری پرولتاریا نوعی تناظر مفهومی برقرار نموده‌اند. در این چارچوب دموکراسی متعهد دارای ویژگی‌های زیر است:

الف) دموکراسی متعهد یک مکتب یا یک ایدئولوژی یا یک راهبرد نیست، بلکه راهکاری مقطعی برای شرایط گذار به دموکراسی واقعی است.

ب) دموکراسی متعهد ویژه دوره‌های انتقالی است و پیش یا پس از دوره انتقال هیچ توفیقی نخواهد داشت.

پ) دموکراسی متعهد به چیزی فراتر از دموکراسی لیبرال تعهد دارد و آن تربیت افراد برای درک و ورود به عرصه دموکراسی واقعی است.

ت) دموکراسی متعهد برای رسیدن جامعه به دموکراسی واقعی هدف گذاری شده اما تا رسیدن با آن هدف و با توجه به شرایط جامعه مجبور به اجرای بند بند اصول دموکراسی لیبرال نیست.

ث) در دموکراسی متعهد، برعکس دموکراسی لیبرال، منطق عددی و رویکرد انتقادی حاکم نیست، بلکه دارای منطق تعهد و رویکرد خطی تا رسیدن به هدف معین است.

ح) گرانیگاه دموکراسی متعهد نه در قاعده هرم جامعه که در رأس هرم قرار دارد؛ زیرا در رأس هرم عنصر شناخت و آگاهی نسبت به هدف به حداکثر خود می‌رسد، در حالیکه این آگاهی و شناخت در قاعده هرم بسیار کم‌رنگ می‌شود. به این ترتیب دموکراسی متعهد نوعی سیستم حکومتی نخبه‌گراست.

شریعتی در تقسیم‌بندی نظام های سیاسی در جهان به پنج نمونه اشاره کرده است: دموکراسی، حکومت موروثی، آریستوکراسی، موناشرشی و اولیگارشی و سپس خبر از تکوین نوع ششمی از نظام سیاسی را می‌دهد که عمدتاً در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین تبلور یافته و نام آن «رهبری دموکراتیک انقلابی» است. در این نوع حکومت نقش مردم تنها در همراهی با حکومت تعیین می‌یابد و تعیین مسیر و هدف را ایدئولوژی برعهده دارد. شریعتی در تعریف این رژیم سیاسی می‌گوید: «این حکومت انقلابی بر افکار عمومی و پسند عمومی تکیه نمی‌کند، بلکه به شعارهای مکتبش تکیه دارد و بر اساس همان‌ها کار و حکومت می‌کند» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۱۷۸). شریعتی ضمن تقسیم دموکراسی به دو نوع دیرپژه [آزاد] و آنگازه [متعهد] رهبری دموکراتیک انقلابی را معادل دموکراسی آنگازه به کار می‌برد. او این نوع حکومت را محصول کنفرانس باندونگ می‌داند و می‌گوید: «در اینجا حکومت با اکثریت آراء انتخاب می‌شود، اما با اکثریت آراء ساقط نمی‌شود» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۱۹۲). شریعتی بعضاً با انتقال نظام سیاسی رهبری دموکراتیک انقلابی به درون فرهنگ شیعی آنرا معادل امامت به کار می‌برد. او

بنای نظریه امت و امامت را بر سه پیش فرض استوار نموده است: بازتعریف تفاوت سیاست و پولیتیک، بازتعریف تفاوت امت و ملت، بازتعریف تفاوت امام و رهبر. از نظر شریعتی تا زمانیکه که تفاوت این مفاهیم به روشنی بازتعریف و مورد پذیرش قرار نگیرند دموکراسی متعهد به سرانجام نخواهد رسید. به نظر وی این نوع از نظام سیاسی باید مبتنی بر مولفه‌ها و مفاهیم سیاست، امت و امام شکل بگیرد و نه پولیتیک، ملت و زمامدار.

۲. بازتعریف سیاست

شریعتی در تلاش برای بازتعریف سیاست آن را از مفهوم پولیتیک متمایز می‌سازد. او با توجه به شناختی که از تاریخ تکوین فرهنگ در دو حوزه مشرق زمین و مغرب زمین داشت قائل به دو نوع روح و بینش شرقی و غربی بود. او ریشه بینش غربی را در دو تمدن یونان و روم جستجو می‌کند و معتقد است روح حاکم بر رنساس و تحولات پس آن نیز [مدرنیته] از همین جنس است. در نظر شریعتی بینش غربی بر عواملی چند از جمله اصالت فرد، اصالت قدرت، اصالت مصرف، اصالت زندگی این جهانی، اصالت عقل و... تاکید دارد. درحالیکه بینش شرقی از آنچه در بینش غربی هست گامی فراتر نهاده و در طلب حقیقت و عشق و عرفان در جهان هستی است. شریعتی با مقایسه موضع دو بینش فوق درباره خدا تفاوت آن‌ها را آشکارتر می‌کند؛ آنجا که مدعی است در بینش غربی خدا آنقدر کوچک می‌شود تا به اندازه انسان نزدیک شود، اما در بینش شرقی انسان به اندازه‌ای رشد می‌کند و بالا می‌رود که به مقیاس خدایی نزدیک می‌شود (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۱۵۹). شریعتی برای تبیین درست تفاوت دو مفهوم سیاست و پولیتیک ضمن اشاره به دو منشأ شکل‌گیری این واژگان مدعی است پولیتیک ساخته و پرداخته فرهنگ غرب بویژه یونان باستان است، اما سیاست برآمده از فرهنگ مشرق زمین بویژه معارف اسلامی است. او با ترسیم دو مسیر جدا و متفاوت برای سیاست و پولیتیک تلاش دارد برای آن دو، دو هدف جدا نیز در نظر بگیرد. لذا مدعی است سیاست ساختی دینامیک و پویا دارد که هدفش «مردمسازی» است، اما پولیتیک ساختی استاتیک دارد که هدف آن «مردمداری» است. او با وام گرفتن این تعریف از سیاست که در معنای تربیت اسب وحشی تجلی می‌یابد (شریعتی، مجموعه آثار ۲۶: ۴۹۶) به سه موضوع «تغییر»، «تربیت» و «تکامل» اشاره می‌نماید. بر این اساس سیاست وظیفه دارد مردم را از وضعیت فکری، اخلاقی و انسانی که در آن قرار

1. Individualism
2. Rationalism

دارند درآورد و در راستای تکامل به وضعیت بهتر و بالاتری ارتقاء دهد.

شریعتی برای تأکید بیشتر بر تفاوت دو واژه سیاست و پولیتیک از یکسو از تفاوت «بودن» و «شدن» بهره می‌گیرد و از سوی دیگر از تفاوت «ساختن» و «داشتن» استفاده می‌کند. بر این اساس سیاست وظیفه تسهیل جریان شدن و ساختن را بر عهده دارد، درحالیکه پولیتیک عهده دار مسئولیت نحوه بودن و داشتن است. به بیان ساده سیاست خواهان این است که در بنیادهای فکری، نهادهای فرهنگی، ساختار اجتماعی، اخلاق، سنت و سلیقه جامعه تغییراتی عمیق ایجاد نماید، به نحوی که جامعه از طریق نوزایی به جامعه‌ای جدیدتر اما مترقی‌تر تبدیل شود. در حالیکه پولیتیک نه تنها چنین وظیفه‌ای ندارد، بلکه با این تغییرات عمیق مخالف است و آن‌ها را مغایر بودن و داشتن که لازمه آن‌ها سکون و آرامش و عدم تغییر است می‌داند. با این تعریف از سیاست، تعریف حکومت و وظائف ذاتی آن نیز تغییر می‌یابد؛ به این مفهوم که در پولیتیک حکومت عبارت است از اداره دموکرات‌منشانه جامعه براساس خواست مردم، اما در سیاست حکومت عبارت از یک قدرت رهبری‌کننده انقلابی، تربیت‌کننده و تغییردهنده ارزشهاست (عبدالکریمی، ۱۳۹۳: ۱۶۱).

شریعتی طبق همین تفکیک حکومت‌ها را به دو دسته کلی تقسیم‌بندی می‌کند: حکومت مصلح و حکومت خدمتگزار. از نظر او بین اصلاح و خدمت تفاوتی عمیق است. خدمت کمک به فرد است در بودنش و در تثبیت بیشتر شرایطی که در آن قرار دارد، اما اصلاح کمک به فرد است در شدنش و در حرکتی که برای رسیدن به موقعیت بهتر پیش رو دارد. لذا خدمت از جنس سکون و عدم ترقی اما اصلاح از جنس حرکت و رشد و تکامل است.

۳. باز تعریف ملت

شریعتی در تلاش برای تعریف مفهوم ملت آن را از مفهوم امت تفکیک می‌کند و در چارچوب تئوری امت و امامت، مفهوم امت را جایگزین آن می‌کند. ملت از واژه لاتینی *latio* گرفته شده که به معنی تولد یا نیای مشترک است. اگرچه اندیشمندان بسیاری از جمله هانس کاهن، ارنست رنان، فردریک هرتس، فردریک شومان، مارکس، انگلس و... از زوایای گوناگون به تعریف ملت پرداخته‌اند، اما واقعیت مشترک در همه این تعاریف این است که ملت یک پدیده تاریخی و وابسته به یک سرزمین است که صرفنظر از گروه نژادی، وابستگی قبیله‌ای یا گرایش‌های دینی بوجود آمده است (عالم، ۱۳۸۶: ۱۵۴).

شریعتی از اساس با تعریف ملت به عنوان پدیده‌ای تاریخی و انسانی مخالف است و حتی

بعضاً آن را معادل ایدئولوژی بکار برده است (شریعتی، ۱۳۷۱: ۳۳۲). لذا برای ملت به مفهوم عرفی اصلاتی قائل نیست و در مقام مقایسه هیچکدام از واژگان ملت، قبیله، قوم، طایفه، شعب، طبقه، اجتماع، نژاد، توده و... را با امت همطراز نمی‌بیند. از نظر او هیچکدام از عوامل شکل دهنده ملت مانند خاک، خون، نژاد، تاریخ، جغرافیا و زبان مشترک به تنهایی یا درکنار هم قادر به هم‌آوردی با عناصر متشکله امت نیستند. او در توصیف امت می‌گوید: «امت جامعه‌ای است که در هیچ سرزمینی ساکن نیست... و براساس هیچ پیوند خونی و خاکی استوار نیست. امت جامعه‌ای است که بر مبنای هیچ تشابهی در کار و شکل زندگی و درآمد شکل نیافته است» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۶۴). از نظر شریعتی دو عامل «اشتراک در اندیشه» و «اشتراک در عمل» پیش‌نیازهای تشکیل امت هستند. از دید او کلیدواژه امت مفاهیمی همانند «حرکت»، «هدف»، «تصمیم آگاهانه»، «تعهد» و «تکامل» را به صورت ضمنی در خود دارد. لذا می‌توان ادعا کرد که امت بر ۴ اصل زیر بنا نهاده شده است:

۱. انتخاب: بر اساس معیارهای ایدئولوژیک، نه احساسات یا منافع شخصی و گروهی.
۲. حرکت: مسیری که ایدئولوژی پیشاپیش ترسیم نموده است.
۳. مقصد: رسیدن به کمال و تبدیل انسان به خداگونه‌ای بر زمین و ساختن جامعه‌ای توحیدی.
۴. پیش روی: عدم بازگشت از مسیری که طی شده و نگاه به افق‌هایی که نویدبخش آینده روشن هستند.

امت دارای ویژگی‌هایی است که دیگر واژگان معادل از آن محرومند. لذا باید گفت امت جامعه‌ای انسانی است که همه افرادی که در یک هدف مشترک هستند گرد هم آمده‌اند تا براساس یک رهبری مشترک به سوی آینده ایده‌آل خویش حرکت کنند. به تعبیر دقیق‌تر امت عبارت است از جامعه‌ای مهاجر و درحال حرکت بسوی کمال مطلق. چنانچه بخواهیم سه نقطه گرانگه‌تاریف شریعتی از امت را شناسایی نماییم باید به سه عنصر اعتقاد به ایدئولوژی واحد، تعهد و وفاداری عملی به آن و وجود رهبری اعتقادی مشترک اشاره نماییم (عبدالکریمی، ۱۳۷۰: ۵۹).

با نگاهی گذرا به تعاریف عرفی از ملت و تعریف شریعتی از امت می‌توان به تفاوت‌های ذیل

پی برد:

۱. ملت پدیده‌ای عینی و تاریخی است، اما امت پدیده‌ای ذهنی است که می‌تواند به صورت

دفعی نیز ظاهر شود.

۲. ملت وابستگی به سرزمین خاصی دارد، اما امت به هیچ سرزمینی وابستگی ندارد.

۳. ملت از اجتماعات کوچک درون مرزهای سیاسی تشکیل می‌شود، اما امت یک کلیت غیرقابل تجزیه است و مرزهای اعتقادی آن نامحدود است.

۴. ملت رویه‌ای محافظه کار دارد و خواهان حفظ ثبات، آرامش و امنیت است، اما امت سویه‌ای انقلابی دارد و دائم در حال حرکت است.

۵. ملت خود می‌تواند برای خود مسیر و هدف تعیین کند، اما مسیر و هدف در امت از قبل تعیین شده است.

۶. ملت برای خود رسالت تاریخی قائل نیست و خود را متعهد به هیچ مرام یا مسلکی نمی‌داند، اما امت حیات خود را وابسته به مرام و مسلک می‌بیند.

۷. ملت پدیده‌ای طبیعی، مستقل و خودبنیاد است، در حالیکه امت پدیده‌ای وضعی، وابسته و سلسله مراتبی است.

۴. باز تعریف زمامدار

شریعتی در تلاش برای تعریف مفهوم زمامدار آن را از مفهوم امام تفکیک می‌کند و در چارچوب تئوری امت و امامت، مفهوم امام را جایگزین آن می‌کند. زمامدار که در هر رژیم سیاسی عنوانی مطابق با ساختار سیاسی آن می‌یابد مانند رئیس جمهور، نخست وزیر و... در مجموع واژه‌ای زمینی و عرفی است. در فرهنگ دموکراسی زمامدار دارای ویژگی‌هایی زیر است:

۱. با رأی مستقیم یا غیرمستقیم مردم انتخاب و در صورت لزوم به همین روش عزل می‌شود.
۲. برای مدتی معین در مقام زمامداری منصوب می‌شود.
۳. در صورت تخلف از وظائف قانونی و ناتوانی در انجام مسئولیت پیش از موعد عزل می‌شود.

۴. چارچوب کاری زمامدار قانون اساسی و قوانین وضع شده توسط نمایندگان مردم است.

۵. زمامدار در برابر مردمی که او را انتخاب و به حکومت منصوب کرده‌اند متعهد است و باید به آن‌ها پاسخگو باشد نه کسی یا چیز دیگر.

۶. زمامدار جز انجام آنچه که مردم و کالتاً به او واگذار کرده‌اند اجازه انجام هیچ وظیفه دیگری را ندارد.

۷. مخالفت با زمامدار و انتقاد از عملکرد او نه تنها امری مضموم نیست که هنجاری دموکراتیک در راستای اصلاح کژی‌ها ارزیابی می‌شود.

۸. زمامدار نماینده مردم یک کشور است نه نماد تاریخ و باورها و هویت و فرهنگ آن.

برداشت علی شریعتی بر خلاف تعریف عرفی از زمامدار که در شرایط عادی ارائه می‌شود، امام را در فضایی انقلابی تعریف و تبیین می‌کند. از نظر شریعتی امام با امت هم‌ریشه است و لذا تقارن های معنایی متعددی نیز بین این دو واژه برقرار می‌شود. در دیدگاه شریعتی که منبعث از فرهنگ شیعی است امام دو معنی و مفهوم را در خود دارد یکی «سرمشق» و دیگری «پیشوا» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۵۸). از نظر شریعتی نظام امامت با رژیم های مبتنی بر وراثت یا رژیم های استبدادی، طبقاتی و خانوادگی متفاوت است. شریعتی بر این باور است که حوزه مسئولیت و مأموریت امام بسیار گسترده‌تر و پیچیده‌تر از زمامدار است. زیرا زمامدار تنها متولی نیازهای عینی جامعه است، اما امام باید برای رهبری فکری و مدیریت ذهن مردم نیز برنامه منسجمی طراحی و اجرا نماید: «امامت عبارت است از رسالت سنگین رهبری و راندن جامعه و فرد از آنچه هست به سوی آنچه باید باشد» (شریعتی، ۱۳۷۱: ۶۰).

از دیدگاه علی شریعتی انقلاب پس از پیروزی نیازمند سه چهره است: ایدئولوگ، رهبر و زمامدار (شریعتی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). در فرهنگ شیعی امام هر سه نقش را برعهده دارد یعنی هم بیناگذار مکتب فکری و طراح ایدئولوژی است، هم رهبر و قهرمان انقلاب است و هم سیاستمداری است که در قامت زمامدار به مدیریت جامعه می‌پردازد. او مافوق انسان نیست، بلکه انسانی مافوق است: «امام عبارت از یک موجود انسانی است که وجودش، روح و اخلاقش، شیوه زندگی‌اش، به انسان‌ها نشان می‌دهد که چگونه باید بود و چگونه باید زیست..... امام کسی است که با بودن خودش، با اندیشیدن خودش، گفتن خودش، با شکل زندگی کردن خودش به انسان‌ها نشان می‌دهد که تا اینجا می‌توانید بشوید و بیایید و تا این مرحله می‌توانید ارتقاء پیدا کنید» (عبدالکریمی، ۱۳۷۰: ۷۷). بسیار روشن است که شریعتی در این فقره به موازات فرهنگ شیعی حرکت می‌کند و در بعد سیاسی موضوع نیز نیم-نگاهی به اندیشه فیلسوف‌های افلاطون دارد. نکته جالب توجه در اندیشه سیاسی شریعتی درخصوص بحث امام و امامت این است که امام در خلأ و خارج از اتمسفر جامعه تکوین می‌یابد و مردم در تکوین نقش و واگذاری رهبری به او یا هر تحول دیگر حول محور امام هیچ نقشی ندارند. او در معرفی و تبیین امام می‌گوید: «امامت یک حق ذاتی است ناشی از ماهیت شخص که منشأ آن

1. Ideologist
2. Leader
3. Ruler

خود امام است نه عامل خارجی انتخاب و نه انتصاب. منصوب بشود یا نشود منتخب مردم باشد یا نباشد امام است» (شریعتی، ۱۳۹۳: ۱۵۴). با این وصف امام در اندیشه سیاسی علی شریعتی دارای ویژگی هایی ذیل است:

۱. یک انسان مافوق یا یک انسان کامل است.
۲. انسانی است که در همه زمینه های فکری، سیاسی، مدیریتی، علمی و... از همه پیشتر و جلوتر است.
۳. امام، امام زاده می شود زیرا امامت ذاتی است نه اکسابی.
۴. امام، امام است در همه زمینه ها و مردم در امامت او هیچ نقشی ندارند.
۵. مقام امامت ابدی است، امام تا زنده است امام است و حتی پس از مرگ هم مقام خود را از دست نمی دهد.
۶. امام بیش از هر کس ایدئولوژی حاکم بر جامعه خود را می شناسد و بیش از همه به آن پایبند است، هر چند تبیین و تفسیر این ایدئولوژی هم وظیفه اوست.
۷. امام با انتخاب، انتصاب، وصایت، کودتا، انقلاب و... هیچ نسبتی ندارد. او معالم الطریق یا علامت راهنمایی است. تنها وظیفه مردم شناسایی، کشف و اطاعت از اوست.
۸. امام نماد و الگوی امت است. او باید از چنان هویت و شخصیتی برخوردار باشد که همه تلاش کنند مانند او شوند تا به کمال برسند.

نتیجه گیری

رویکرد شریعتی به امر سیاسی در نگاه اول دچار چند ابهام است. اول آنکه برخلاف روش معمول در فرهنگ علمی برای معرفی نظریه سیاسی خود به جای بکارگیری روش بی طرفانه فلسفی از رویکرد کلامی که در معرض اتهام طرفداری از پیشفرض هاست استفاده کرده است. دوم آنکه نگاهی تاریخی و جغرافیایی دارد و لذا نمی تواند از چارچوب های فرهنگ شیعی حاکم بر جامعه ایران خارج شود. از این روی، دیدگاه او برای سایر جوامع قابلیت تعمیم ندارد. سوم اینکه او نظریه خود را برای جوامعی که در حال انقلاب، تنش و دگردیسی هستند طراحی کرده و لذا به نظر می رسد در زمان ثبات، آرامش و استقرار کاربرد چندانی ندارد. چهارم آنکه شریعتی بدون در نظر گرفتن فاکت های میدانی از جمله نقش بسیار مهم مردم در تحولات سیاسی و اجتماعی گویی در خلأ بحث خود را مطرح کرده و امیدی به تحقق آن ندارد و لذا از واکاوی دقیق آن خودداری کرده است. پنجم آنکه

تئوری امت و امامت او از تناقضاتی چند رنج می‌برد و مختصر تلاش او برای رفع تناقضات و ابهام-زدایی نیز خود بر ابهامات موجود افزوده است. شریعتی در برابر منتقدانی که به نظریه او اتهام دیکتاتوری زده‌اند به تفاوت فرم و محتوا اشاره کرده که به حل ابهام کمک چندانی ننموده است. با این همه رویکرد شریعتی به سیاست از دو نقطه قوت بسیار مهم و راهبردی برخوردار است. اول آنکه با زمینه فکری جامعه ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی هماهنگ است و با باورهای دینی، فرهنگ اساطیری و هویت مذهبی جامعه ایران تا حدود زیادی انطباق دارد. به عبارتی او در تدوین نظریه خود به جغرافیای ایده عنایت داشته است و لذا این امر در گرایش جریان‌های انقلابی برای تعریف یک مدل حکومتی اسلامی به عنوان آلترناتیو نظام پادشاهی بسیار مؤثر افتاده است. موضوع دیگر که اهمیت کاربردی بیشتری دارد تقسیم تاریخی نظریه امت و امامت به دو دوره امامت امام معصوم(ع) و دوره غیبت امام معصوم(ع) است، به نحوی که می‌توان مدعی شد همه آنچه تحت عنوان صلاحیت‌ها و ویژگی‌های امام در نظریه او آمده است به ائمه معصومین(ع) باز می‌گردد و خارج از این دایره شامل حال کسی نمی‌شود.

ویژگی عمده جامعه ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ حاکمیت فضای استبدادی و چیره‌گی تبعیض و بی‌عدالتی بود و تمام تلاش کنشگران سیاسی از جمله علی شریعتی نیز در این مقطع تاریخی صرف برطرف کردن این دو معضل می‌شد. علیرغم تلاش تحسین‌برانگیز اندیشمندان و روشنفکران معاصر، جامعه و نظام سیاسی ایران همچنان گرفتار کژتابی از دو موضوع «آزادی» و «عدالت» است. در همین راستا بی‌توجهی به مطالبات آزادیخواهانه مردم منجر به بحران مشروعیت، و کم‌توجهی به مطالبات عدالت‌طلبانه آن‌ها به بحران کارآمدی انجامیده است. این دو ابربحران که بحران‌های بسیاری را در درون خود بازتولید کرده و می‌کنند تنها با کاربست یک رویکرد عقلانی، بومی و منطبق با شرایط ذهنی و عینی جامعه امکان حل و فصل دارند. تحولات تاریخ معاصر گواهی می‌دهد که هرگونه تغییر و تحول در جامعه ایران باید در مثلی از ملیت، مذهب و مدرنیته صورت پذیرد؛ زیرا این سه عنصر نه قابل حذفند و نه به تنهایی توان مدیریت جامعه را دارند. به باور نویسندگان این‌سطور کاربست دیدگاه‌های سیاسی علی شریعتی به دلیل برخوردار بودن از سه عنصر ایرانیت، اسلامیت و مدرنیته مفید فایده است. نزدیکی و قرابت فکری اندیشه سیاسی شریعتی با سوسیال‌دموکراسی که در آن دو عنصر آزادی و عدالت نه تنها در تقابل باهم نیستند، بلکه در فضایی همدلانه گام به گام و در کنار هم به پیش می‌روند از سویی و تئوری امت و امامت او بویژه بخش دوم آن که مربوط به دوره غیبت کبری

است از سوی دیگر راهکار منطقی مدیریت جامعه را ارائه می نمایند. بر این اساس، با عنایت به این واقعیت که در دوره غیبت امام معصوم(ع) قدرت حاکمیت از متن مردم سرچشمه می گیرد، باید زمینه هایی فراهم شود که رأی، اراده و سلیقه مردم در فرایند تصمیم سازی، مدیریت و هدایت جامعه مورد توجه قرارگیرد. با اجرای این رویکرد مردم جامعه در فضایی بیناذهنی بین عناصر ملیت، مذهب و مدرنیته ارتباطی منطقی برقرار نموده و در این چارچوب به بازتعریف اهداف و آرمان های خود می - پردازند.

منابع

- امام جمعه زاده، سید جواد و حسین روحانی(۱۳۸۷)، «بررسی تطبیقی دموکراسی غربی با دموکراسی متعهد علی شریعتی»، *مجله علوم اجتماعی*، سال ۴، شماره ۱، صص ۷۸ - ۵۹.
- آبراهامیان، یرواند(۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و ابراهیم فتاحی، چاپ دوم، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند(۱۳۹۴)، *تاریخ ایران مدرن*، چاپ ۱۲، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آدمیت، فریدون(۱۳۹۲)، *اندیشه ترقی و حکومت قانون*، چاپ چهارم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- تاجیک، احسان(۱۳۸۹)، «دموکراسی متعهد روشی برای گذار به دموکراسی یا دیکتاتوری؟»، *مجله چشم انداز ایران*، شماره تیر و مرداد، صص ۱۰۸ - ۱۰۴.
- تاجیک، احسان(۱۳۹۴)، «شریعتی و چپ اندیشی ایدئولوژیک»، *فصلنامه سیاست*، سال دوم، شماره ۶، صص ۱۰۲ - ۷۸.
- حاضری، علی محمد و محمدی، سمیرا(۱۳۹۷) «مواجهه عصری و انتقادی شریعتی با دموکراسی»، *فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام*، شماره ۱۷، صص ۱۱۱-۸۰.
- رشیدی، احمد و دوست محمدی، حسین(۱۳۹۸)، «تحلیل ساختار سه وجهی اندیشه های دکتر علی شریعتی»، *فصلنامه سیاست*، دوره ۴۹، شماره ۳، صص ۶۶۴-۶۴۵.
- زیباکلام، صادق(۱۳۹۰)، *از دموکراسی تا مردمسالاری دینی: نظری بر اندیشه سیاسی دکتر علی شریعتی*، تهران: انتشارات روزنه.

شریعتی، احسان (۱۳۹۲)، «شریعتی و گفتمان عدالت»، یادنامه شریعتی؛ عابر مرزها، دو ماهنامه چشم انداز ایران، پاییز ۱۳۹۲، صص ۲۳ - ۲۲.

شریعتی، علی (۱۳۷۱)، فرهنگ لغات کتب دکتر علی شریعتی، تهران: انتشارات قلم.
 شریعتی، علی (۱۳۸۴)، جهت گیری طبقاتی اسلام، تهران: انتشارات چاپخش و بنیاد فرهنگی دکتر علی شریعتی.

شریعتی، علی (۱۳۹۳)، امت و امامت، مشهد: نشر سپیده باوران.

شریعتی، علی (بی تا)، بازگشت به خویش، تهران: حسینیه ارشاد.

شریعتی، علی (بی تا)، مجموعه آثار ۲۶، تهران: حسینیه ارشاد.

عالم، عبدالرحمن (۱۳۸۶)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی.

عبدالکریمی، بیژن (۱۳۷۰)، نگاه دوباره به مبانی فلسفه سیاسی شریعتی: یا تأملی بر پارادوکس دموکراسی متعهد، چاپ اول، تهران: نشر چلونگری.

عبدالکریمی، بیژن (۱۳۹۳)، نوشته های اساسی شریعتی، تهران انتشارات نقد فرهنگ.

کربلایی پازوکی، علی (۱۳۸۷)، «پیشینه مردمسالاری در غرب و ایران»، فصلنامه خط اول، سال ۲، شماره ۵، صص ۸۰ - ۵۷.

گیدنز، آنتونی (بی تا)، «گزیده ای از مقاله ۵ مشکل بنیادی سوسیال دموکراسی در کتاب راه سوم آنتونی گیدنز»، مجله آئین، سال اول، شماره اول، صص ۵۲ - ۴۶.

Redefining Political Concepts in Ali Shariati's Thought

Ali Mirzaei

PhD Student in Political Science, Ashtian Branch,
Islamic Azad University, Ashtian, Iran.

Darab Fuladi

Assistant Professor, Department of Political Science, Ashtian Branch,
Islamic Azad University, Ashtian, Iran (Corresponding Author).
Email: darab_fooladi@yahoo.com

Omid Ali Ahmadi

Assistant Professor, Department of Social Sciences, Ashtian Branch,
Islamic Azad University, Ashtian, Iran

Abstract:

Ali Shariati's thoughts have had a profound impact on Iran's political and social developments. One of his main works has been emphasizing the element of social responsibility in the process of political action. For this, he redefined politics and related concepts. In this research, the researchers have examined the theoretical foundations of Shariati's reading of politics, especially the theory of ummah and imamate, and in this framework have answered the central question: Why and how did Shariati redefine the main political concepts? The findings of the research show that in redefining political concepts, Shariati was influenced by the critical approach on one hand and the discourse of social democracy on the other hand, and his attempt to combine them with the elements of the Shia school to present the theory of ummah and imamate and redefine political concepts in this framework. Has ended In the process of conducting this research, the necessary information was collected through the library method and inferred using the descriptive-analytical method.

Keywords: Ali Shariati; politics; Committed Democracy; Social Democracy; ommat and imamate.